

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره شصت و چهارم، بهار ۱۴۰۱: ۱۶۶-۱۳۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی خاستگاه‌ها و راه‌های غلبه بر اضطراب منزلت در رمان «کتاب خَم» از علیرضا سیف‌الدینی

* ایوب مرادی

** علی جمشیدی

چکیده

نیاز به دیده شدن، تأیید شدن و شناخته شدن به عنوان انسانی موفق، از جمله نیازهای نوظهوراند که متأثر از پیشرفت‌های مادی و تکنولوژیک در عصر مدرن پدیدار شده‌اند؛ نیازهایی که در صورت برآورده نشدن، فرد را دچار اضطراب‌های ویران کننده می‌کنند. آلن دوباتن، فیلسوف سرشناس معاصر، ضمن دسته‌بندی این تشویش‌ها ذیل عنوان «اضطراب منزلت»، به تشریح عوامل و راه‌های مقابله با آن پرداخته است. ایده طرح شده از سوی دوباتن، که خود از زمره پدیدآورندگان آثار داستانی است، به زودی از سوی نویسندگان مورد توجه واقع شد و آثار متعددی در قالب‌های مختلف هنری با این موضوع خلق گردید. رمان «کتاب خَم» از علیرضا سیف‌الدینی یکی از نمونه‌های متمایز این آثار است که نویسنده طی آن به زندگی پرفرازونشیب مردی پرداخته که در راستای غلبه بر اضطراب منزلت و شناخته شدن به عنوان همسر و پدری قدرتمند، یا به تعبیر متن «اسم‌ورسم‌دار»، دچار سیری قهقرایی می‌شود و پا بر سر آرمان‌های خود می‌گذارد. پژوهش حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده، در پی آن است تا ضمن توصیف زمینه‌های ایجاد اضطراب یادشده در شخصیت اصلی داستان، روند قهقرایی زندگی او را

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

ayoob.moradi@pnu.ac.ir

alijamshidi@pnu.ac.ir

** استادیار گروه مدیریت بازرگانی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران



تحلیل نماید. نتایج نشان می‌دهد عواملی همچون اهمیت‌یافتن رفاه و پیشرفت مادی، تغییر معیارهای ذهنی ارزش‌گذاری فقر و غنا و اثرپذیری از القائات جمعیت «اسناب»ها، عواملی‌اند که در کنار ترس از ضعیف به‌نظررسیدن در چشم همسر و هراس از ناتوانی در ایفای مناسب وظایف پدری، باعث ایجاد اضطراب منزلت در شخصیت اصلی شده‌اند؛ اضطرابی که شخصیت یادشده راه‌هایی از آن را در توجه به فلسفه، هنر، آموزه مذهبی مرگ و سبک زندگی بوهمیایی جست‌وجو می‌کند.

واژه‌های کلیدی: اضطراب منزلت، آلن دوباتن، کتاب خَم، علیرضا سیف‌الدینی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

جامعه مدرن با نظام‌های جهان‌شمول اقتصادی و سیاسی همچون کاپیتالیسم و دموکراسی، وضعیت‌های جدیدی را برای انسان امروزی پدید آورده که حاصل آن، ایجاد ترس‌ها، اضطراب‌ها و دغدغه‌های نوپیدایی است که هریک به طریقی امنیت روانی فرد را نشانه گرفته‌اند. «اضطراب منزلت» یکی از مصادیق اضطراب‌های حاصل از این وضعیت تازه به‌شمار می‌آید که آلن دوباتن فیلسوف و روان‌پژوه معاصر به آن پرداخته است. از نگاه دوباتن، ایجاد توهم تساوی اعضای جوامع انسانی در رسیدن به منابع گسترده ثروت و موقعیت، باعث شده است که آرامش روانی افراد همواره با اضطراب مداوم شناخته‌شدن به‌عنوان فردی ناموفق و شکست‌خورده، در معرض تهدید باشد. رواج ایده شایسته‌سالاری، اصلی‌ترین خاستگاه اضطراب منزلت است. ایده‌ای که به ما می‌گوید دنیا عرصه‌ای است برای رقابت در راستای کسب موقعیت و منزلت مادی و تنها افرادی در این رقابت موفق‌اند که شایستگی بیشتری دارند. نتیجه طبیعی این فرض آن است که نداشتن توفیق مادی، مساوی است با فقدان شایستگی و درنهایت موقعیت و منزلت پایین. معادله‌ای که باعث ایجاد رنج دائمی در افرادی می‌شود که به هردلیلی در رقابت برای رسیدن به ثروت و موقعیت، موفقیتی حاصل نکرده‌اند.

نظریه دوباتن که خود علاقه ویژه‌ای به ادبیات به‌ویژه نوع ادبی رمان دارد، به‌زودی در ساخت محتوای آثار داستانی و سینمایی مورد توجه قرار گرفت و آثاری با این مضمون خلق شد. آثاری که بیان‌کننده یکی از وضعیت‌های بغرنج برای انسان معاصراند که البته در کنار تشریح روند شکل‌گیری اضطراب منزلت، به ارائه راه‌کارهایی برای رهایی از این وضعیت نیز می‌پردازند. رمان «کتاب خم» از علیرضا سیف‌الدینی نویسنده، منتقد ادبی و مترجم معاصر اهل تبریز، یکی از نمونه‌های متمایز در این موضوع است. این رمان که در سال ۱۳۹۸ از سوی هیئت داوران جایزه ادبی «مهرگان» به‌عنوان بهترین رمان فارسی سال برگزیده شد، روایت مردی است که علیرغم میل باطنی در مسیری قرار می‌گیرد که به‌هیچ‌وجه انتخاب او نیست. مسیری قهقرایی که قواعد آن را چهارچوب‌های جهان بیرون تعیین می‌کند و شخصیت اصلی داستان، ناخواسته وارد آن می‌شود، به قواعدش تن می‌دهد و درنهایت دچار پریشانی و پشیمانی می‌شود و برای

غلبه بر این حس پشیمانی و کسب آرامش روانی، در اعترافنامه‌ای مفصل به تشریح چگونگی و چرایی گرفتارشدنش در این مسیر قهقرایی می‌پردازد. از آنجاکه «کتاب خَم» یکی از آثار قابل توجه در تشریح ایده «اضطراب منزلت» به شمار می‌آید، مقاله حاضر در پی آن است تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با در نظر داشتن اصول و مبانی ذکرشده از سوی آلن دوباتن در زمینه علل و خاستگاه‌های اضطراب منزلت و همچنین راه کارهای غلبه بر آن، رمان یادشده را مورد بازخوانی و تحلیل قرار دهد. از همین رو تلاش شده است تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که آیا می‌توان موقعیتی را که راوی رمان در آن گرفتار می‌آید، ذیل موارد اضطراب منزلت قرار داد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، کدام عوامل باعث ایجاد این موقعیت شده‌اند و در نهایت، متن چه راه کارهایی را به شکل ضمنی برای رهایی از این موقعیت، پیش پای خواننده می‌گذارد؟

پیشینه

از آنجا که رواج دیدگاه‌های آلن دوباتن در میان ادب‌پژوهان ایرانی سابقه چندانی ندارد، کاربرد آرای این اندیشمند، به‌ویژه مفهوم اضطراب منزلت، در پژوهش‌های ادبی خاصه نقد داستان چندان مورد توجه نبوده است. تنها پژوهش چشم‌گیر در این زمینه، مقاله مصطفی گرجی (۱۳۹۹) است که طی آن نویسنده تلاش کرده تا رمان «ره‌ش» از رضا امیرخانی را با توجه به مفهوم اضطراب منزلت مورد واکاوی قرار دهد. نویسنده در ادامه ضمن پرداختن به موضوع شهر و دغدغه‌های انسان مدرن به دلیل شهرنشینی، به این نتیجه رسیده است که رمان یادشده نمود و نماد کامل اضطراب منزلت برای انسان معاصر ایرانی است و شخصیت‌های این رمان هرکدام به شیوه‌ای در ربط و نسبت با این نوع از اضطراب قرار دارند.

خلاصه رمان

«کتاب خَم» روایت سرگذشت مردی است که علی‌رغم میل درونی به زندگی آرام و تاحدودی درویشانه، به دلیل فشارهای اطرافیان به‌ویژه همسرش «شادی» برای داشتن

زندگی‌ای مرقه، وارد ماجرای فروش غیرقانونی نسخه‌های خطی می‌شود. موضوعی که اگرچه اوضاع مادی او و خانواده‌اش را دگرگون می‌سازد؛ اما این شخصیت را از اصل خود دور می‌سازد. در ادامه داستان دختر راوی در اثنای اعتراضات مردم انقلابی از دست می‌رود و همسرش نیز دچار جنون می‌شود و عاقبت امر دوری دختر را تاب نمی‌آورد. راوی داستان پس از فقدان دختر و همسرش تلاش می‌کند اشتباه بزرگ خود را جبران کند و به همین دلیل پس از فروش و بخشش اموالش، به کشوری دیگر مهاجرت می‌کند و در آنجا بعد از آشنایی با دوستی ایرانی به نگارش احوالات خود می‌پردازد.

مبانی نظری

«اضطراب» از اساسی‌ترین مفاهیم الهیات، فلسفه و روان‌شناسی معاصر به شمار می‌آید که ظاهراً نخستین بار کیرکگارد، فیلسوف دوران‌ساز اگزیستانسیالیسم، به آن توجه نشان داده است. این مفهوم به‌عنوان یکی از مفاهیم محوری در اگزیستانسیالیسم با برخی مفاهیم‌های وابسته همچون هستی، مرگ، آزادی، تنهایی، رنج و پوچی، جملگی مفاهیمی محسوب می‌شوند که جایگاه خاصی در نزد تمامی فلاسفه وجودگرا دارند. چهره‌هایی همچون پل تیلیش، ژان پل سارتر، آلبر کامو و اروین یالوم که این‌آخری حتی موضوع اضطراب و جایگاه آن در مواجهه انسان با موضوعاتی نظیر مرگ، مسئولیت، تنهایی و پوچی را دست‌آویز طرح و ابداع شیوه جدیدی از درمان معضلات روانی انسان معاصر ذیل عنوان «روان‌درمانی اگزیستانسیالیسم» قرار داده است. «از منظر این رویکرد روان‌شناسانه، مرگ، آزادی (مسئولیت)، تنهایی و پوچی (بحران معنا) مهم‌ترین دغدغه‌های انسان به شمار می‌آیند که کیفیت رویارویی سوژه‌ها با این دغدغه‌ها، زمینه‌ساز سلامت یا اختلال در روان آنان است» (مرادی و چالاک، ۱۴۰۱: ۲). پل تیلیش الهی‌دان وجودگرای آلمانی، اندیشمند دیگری است که موضوع اضطراب را به‌شکل ویژه مورد توجه قرار داده است. او انواع اضطراب‌های انسانی را در سه زمینه عدمی اضطراب‌های وجودی، اخلاقی و معنوی طبقه‌بندی می‌کند:

«۱. اضطراب حاصل سرنوشت که براساس نفس وجودی انسان است و مرگ آن را

تهدید می‌کند.

۲. اضطراب حاصل محکومیت که براساس نفس اخلاق انسان است و گناه آن را تهدید می‌کند.

۳. اضطراب حاصل بی‌معنایی که براساس نفس معنوی انسان است و گناه آن را تهدید می‌کند» (تیلیش، ۱۳۸۴: ۸۷-۸۴ به نقل از گرجی، ۱۳۸۸: ۱۹۲).

از سویی اگر خاستگاه روان‌شناسی مدرن را آرای زیگموند فروید بدانیم، باید گفت که «اضطراب» یکی از اصلی‌ترین مفاهیم مورد توجه اوست. فروید که در چهارچوب فکری خود برای «سائق» یا «رانه» به‌عنوان موتور محرکه احساسات و رفتارهای انسانی، نقش قابل‌ملاحظه‌ای قائل است، سائق‌های غریزی را برانگیزاننده «اضطراب» می‌داند، اضطرابی که باعث فعال‌شدن سازوکارهای دفاعی در فرد می‌شود. به عبارتی می‌توان اینگونه گفت که در روان‌شناسی مدرن «فرض بر آن است که اضطراب سوخت لازم برای ناهنجاری روانی را فراهم می‌کند؛ که تمامی عملکردهای روانی چه خودآگاه، چه ناخودآگاه، به کار می‌افتند تا با اضطراب مقابله کنند» (یاوم، ۱۳۹۷: ۲۶).

اضطراب منزلت نیز که آن دوباتن به تشریح چیستی و تأثیر آن بر روان افراد پرداخته، نمونه دیگری است که ذیل توجه کلی فیلسوفان و روان‌شناسان معاصر به موضوع اضطراب قابل تفسیر است. این نوع از اضطراب اگرچه مفهومی نوپدید به نظر می‌رسد؛ اما اصلی‌ترین خاستگاه آن که همانا اهمیت‌داشتن «دیگری» در شکل‌دهی به شخصیت و هویت ماست، مسئله تازه‌ای نیست. در میان روان‌شناسان بیش‌ازهمه ژاک لاکان به موضوع اهمیت «دیگری» در زندگی فردی ما پرداخته است. او با طرح ایده «مرحله آینه‌ای»، در تشریح فرایند سوژکتیویته بر این نکته تأکید می‌ورزد که «فرد برای وجودداشتن باید از سوی دیگری به رسمیت شناخته شود» (هومر، ۱۳۸۸: ۴۵).

گویی دوباتن در طرح ایده خود به این زمینه‌ها نظر داشته است و از رهگذر تلفیق آنها با تبعات حاصل از پیشرفت‌های اقتصادی جهان مدرن، موضوع «اضطراب منزلت» را مطرح کرده است. او اعتقاد دارد هر انسان بالغی به‌شکل ذاتی در پی عشق و توجه دیگران است و در ادامه از دو نوع عشق سخن می‌گوید. اول عشق رمانتیک که ماهیت آن برای همگان آشکار است و دوم تقلای ما برای دیده‌شدن و دریافت توجه از دیگران

که به‌زعم دوباتن، هم برای ما رازناک و ناشناخته است و همین اینکه داستان خجالت‌بارتری نسبت به عشق نوع اول دارد. او به نقل از آدم اسمیت هدف نهایی تمامی آزمندی‌ها، بلندپروازی‌ها و جدوجهد ما انسان‌ها برای کسب ثروت، قدرت و برتری را دیده‌شدن و مورد توجه و تیمار دیگران قرارگرفتن می‌داند.

دوباتن اعتقاد دارد، نیازمندی ذاتی انسان به توجه و تأیید دیگران به این دلیل است که «ما جملگی به‌نوعی عدم اطمینان ذاتی به ارزش‌های مان دچاریم» (دوباتن، ۱۳۹۸: ۲۰). همین احساس بی‌ارزش‌بودن است که ما را بر آن می‌دارد دست به هرکاری بزنیم تا براساس معیارهایی که جامعه تعیین‌کننده آن است، ارزشمند به نظر برسیم. نتیجه طبیعی این طرز فکر و رفتار هم آن خواهد بود که اگر در مسیر حرکت برای کسب ارزش‌های تعیین‌شده از سوی جامعه شکست بخوریم، دچار احساس بی‌ارزشی و اضطراب ویرانگر می‌شویم.

نکته قابل تأمل درخصوص اضطراب منزلت در جهان جدید، واقعیت تشدید آن به دلیل پیشرفت فزاینده تکنولوژی‌های حوزه اطلاع‌رسانی است. تسهیل دسترسی به اینترنت، رشد فارچ‌گونه شبکه‌های اجتماعی و اطلاع‌رسانی و سرعت جابه‌جایی اطلاعات، و حرص سیری‌ناپذیر نمایش امکانات رفاهی همراه با بزرگ‌نمایی از سوی کاربران، در کنار شکل‌گیری گروه جدیدی با نام سلبریتی‌ها که کارکرد اصلی‌شان نمایش سبک زندگی چشم‌نواز و کالاهای تزئینی است، باعث کاهش حس اعتمادبه‌نفس در افراد و در نتیجه افزایش اضطراب منزلت شده است؛ چراکه در این وضعیت «عزت‌نفس و احساس آرامش‌مان وابسته به کسانی است که در کنترل ما نیستند» (همان، ۱۳۹۷: ۱۳۶).

دوباتن در ادامه مباحث خود به بررسی خاستگاه‌های اضطراب منزلت می‌پردازد و آنها را ذیل عنوان‌های انتظارات، شایسته‌سالاری، اسنایسم و وابستگی‌های منزلت، دسته‌بندی می‌کند. او همچنین راه‌های غلبه بر این اضطراب را توجه به آموزه‌های فلسفی، استفاده از ظرفیت هنر به‌ویژه در دو نوع تراژدی و کمدی، بهره‌گیری از توان تغییرات سیاسی در تغییر اندیشه افراد، تمرکز بر آموزه‌های مذهبی مرگ و همانندی و در نهایت توجه به سبک زندگی و تفکر بوهمیایی می‌داند. مواردی که در ادامه و ذیل مباحث و شواهد ارائه‌شده از متن رمان، توضیحی مجمل درباب هرکدام ارائه خواهد شد.

بحث و تحلیل

اضطراب برخاسته از بودن در موقعیت «مرد خانواده»

اگر بخواهیم براساس معیارهای ارائه‌شده توسط آلن دوباتن در زمینه اضطراب منزلت، ویژگی‌های شخصیت‌های «کتاب خم» را تحلیل کنیم، بی‌گمان نمی‌توان هیچ‌کدام از اضطراب‌های شخصیت اصلی را به‌شکل مستقیم ذیل انواع اضطراب منزلت گنجانند. اگرچه تمامی زندگی‌راوی یا همان شخصیت اصلی، اسیر اضطراب‌هایی است که آرامش را از او ستانده است. به بیان دیگر به‌رغم وجود سه اضطراب اساسی در زندگی‌راوی - که در این بهره به آنها خواهیم پرداخت - شخصیتی که به‌راستی می‌تواند مصداق اضطراب منزلت واقع شود، «شادی» همسر راوی است. زنی که به‌شکل جدی به دلیل مقایسه زندگی خود با دوستان، همکاران و فامیل، مضطرب است و این اضطراب را به همسرش یعنی راوی انتقال می‌دهد و او را نیز شریک دغدغه‌های خود می‌کند.

«کتاب خم» در اصل روایت فرایند فردیت در شخصیت اصلی داستان است. کسی که در تمامی طول داستان، ناشناس باقی می‌ماند؛ به‌نحوی که خواننده داستان تا انتها نمی‌تواند به هویت اصلی او پی ببرد. موضوعی که با در نظر گرفتن شخصیت‌های سه‌گانه بخش‌های اول و دوم داستان و همچنین اشارات صریح راوی، نشان‌دهنده این حقیقت است که این سه‌نفر در اصل یک‌نفر بیش نیستند و روایت نیز چیزی نیست مگر بیان فرایند فردیت راوی داستان. فرایندی که رخ‌دادن آن به‌شکلی عمیق با اضطراب‌های زندگی او در پیوند است و می‌توان گفت که این اضطراب‌ها رقم‌زننده وضعیت و تعیین‌کننده مسیری هستند که نتیجه و انتهای آن کمال این شخصیت است. زندگی‌راوی «کتاب خم»، به دلیل وجود سه اضطراب عمده همواره با تشویش و نارضایتی همراه است. اضطراب اول به جایگاه او به‌عنوان یک مرد یا همسر بازمی‌گردد؛ اضطراب دوم به وظایف پدری و اضطراب سوم نیز زاییده گناهی است که راوی در مسیر رفع دو اضطراب اول مرتکب آن می‌شود.

اگر بخواهیم انگیزه اصلی رفتارهای راوی «کتاب خم» را خلاصه‌وار در چند عبارت بیان کنیم، به این عبارات می‌رسیم: «قوی‌بودن»، «قوی به‌نظررسیدن» و «ضعف نشان‌ندادن». انگیزه‌هایی که هم به‌مثابه موتور محرکه وقایع زندگی راوی تلقی می‌شوند

و هم اینکه خاستگاه اصلی اضطراب‌های او هستند؛ گویی که دغدغه‌های ناخودآگاه این شخصیت مصداق جمله معروف هایدگر است که: «انسان آزاد برای کاملاً قدرتمندبودن در اضطراب نمایان می‌شود» (پی‌یر، ۱۳۸۵: ۳۱). در همان آغاز داستان راوی به این حقیقت اعتراف می‌کند که نه تنها تلاش می‌کند که در نگاه همسر و فرزندش قدرتمند به نظر برسد؛ بلکه دنبال قدرتی است که براساس آن بتواند قدرتمندبودنش را همیشگی، دائمی و خدشه‌ناپذیر نشان بدهد: «به حال و آینده خودم و خانواده‌ام فکر کردم. به واقع به قدرتی که باید جلوی چشم آنها ثابت نگاه می‌داشتم. باید راهی پیدا می‌کردم. باید قدرتی برای ثابت نگه‌داشتن قدرتم دست‌وپا می‌کردم» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۲۶). راوی به همان اندازه که نگران قدرتمند بودن است، از تخریب تصویر خود به عنوان همسر و پدر قدرتمند، در نگاه شادی و دخترش هراسناک است: «با خودم می‌گفتم: باید قوی باشم. نباید بگذارم آن‌ها ذره‌ای به قدرتم شک کنند» (همان: ۲۵). انگیزه اصلی شکل‌گیری این احساس نیز چیزی نیست مگر ترس از بی‌مصرف به‌نظر رسیدن؛ احساسی که کابوس زندگی راوی است و بسیار به آن می‌اندیشد: «نمی‌گفتند می‌خواهد از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند؟ نمی‌خواستم بگویند. نمی‌خواستم من را مثل یک کهنه‌دستمالی ببینند که کسی جایی خودش را با آن پاک کرده و بعد بادی آن را برده و انداخته‌اش پای دیوار کاه‌گلی یک خرابه. بی‌مصرف!» (همان: ۱۳).

اینکه برای راوی داستان «قوی بودن» به همان اندازه «قوی جلوه کردن» اهمیت دارد، نشان‌دهنده اضطراب عمیق او تحت تأثیر نقش‌هایی است که از پیش برای انسان‌ها تعریف شده است. راوی، زندگی را به سان «اردوگاه نقش اجباری» (همان: ۳۱۹) می‌بیند که در آن مردان و زنان نقش‌هایی را ایفا می‌کنند که سناریوی آنها را کسان دیگری نوشته‌اند و بازیگران نادانسته و ناخواسته در چرخه این نقش‌ها گرفتار شده‌اند: «به مردهای توی خیابان نگاه می‌کردم؛ خصوصاً به مردهایی که با ز نشان توی پیاده‌روها راه می‌رفتند... هر کدام‌شان انگار نقشی را که به او محول شده بود پذیرفته بود. حتی نقش رضایت از نقش را هم پذیرفته بود. انگار از پله‌های چوبی صحنه نمایش زندگی بالا آمده بود یا زندگی وادارش کرده بود تا بالا بیاید و نقش را به عهده بگیرد» (همان: ۳۱۶).

راوی با وجود آنکه به فقدان اصالت این نقش‌ها باور دارد و آنها را ساختگی می‌داند، اما ناخواسته به بازی در نقش «مرد خانواده» تن می‌دهد و تمام تلاشش را به کار می‌گیرد تا در آتشی که برای رونق بساط زندگی ساختگی فراهم آمده است یا شعله‌ای باشد که گرمابخش خانواده‌اش است و یا دست‌کم خودش را مثل باقی شعله‌ها نشان دهد (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۸۰)، و همواره در اضطراب انجام‌ندادن کارهایی باشد که می‌داند آن کارها شادی را خوشحال خواهند کرد و با اینکه یقین دارد تک‌تک کارهایی را که علی‌رغم میلی باطنی‌اش، برای جلب رضایت شادی انجام می‌دهد او را هم از خودش (همان: ۱۵۹) و هم «از شادی دورتر می‌کند» (همان: ۲۶)، اما برای آنکه خود را مردی قوی جلوه بدهد با تمام وجود درصدد انجام آنهاست؛ درحالی‌که در خلوت و تنهایی به خود نهیب می‌زند: که این نقش‌بازی، زندگی نیست بلکه «من بازیگر نبودم. نمی‌خواستم باشم. نمی‌خواستم نقش بازی کنم... تا کی باید تحمل می‌کردم؟ تا کی باید محیط خانه و خانواده را مثل صحنه‌ای می‌دیدم که در آن فقط باید نقش بازی می‌کردم» (همان: ۱۱۲).

نکته آزردهنده ماجرا اینجاست که در این «اردوگاه نقش اجباری»، شادی نیز اسیر نقش تعیین‌شده‌ای است که براساس آن می‌خواهد قدش همیشه از شخصیت مرد کوتاه‌تر به نظر بیاید؛ چراکه در این حالت احساس آرامش بیشتری می‌کند (همان: ۲۳۲) و از آنجاکه در ذهنش، مرد بودن مساوی است با قدرت و امنیت، هرگز به‌گونه‌ای رفتار نمی‌کند که همسرش در روزها و لحظات سخت بخواند با او درددل کند؛ تا آنجاکه راوی به این نتیجه می‌رسد که «درددل ممکن است در چشم شادی نشانه ضعف باشد» (همان: ۲۶). از همین‌رو علی‌رغم احساس ناامنی درونی، مأمّن و پناهگاهی نمی‌بیند و نمی‌یابد مگر پناه‌بردن به لایه‌های درونش؛ چراکه جامعه به او گفته است: «مرد باید قرص و محکم بایستد تا زن و بچه و گاهی پدر و مادر و خواهر و برادر بتوانند به او تکیه کنند» (همان: ۲۳۲).

گذشته از هراسی که راوی به‌واسطه نقشش به‌عنوان همسر احساس می‌کند، پدر بودن نیز موضوع دیگری است که به‌شدت او را مشوّش و مضطرب می‌سازد. او از همان آغاز تأکید می‌کند که از بچه‌دار شدن می‌ترسد و اصولاً یقین دارد که برای پدر بودن ساخته نشده است: «فکر می‌کردم داشتن بچه جسارت می‌خواهد. فکر می‌کردم مردم

بچه‌دار چه جسارتی دارند. و فکر می‌کردم مردم بچه‌دار جسور چه خونسردند!» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۱۳). دلایل ترس او از بچه‌دار شدن یکی آن است که مبادا غفلت احتمالی‌اش باعث آسیب‌رسیدن به فرزندش شود و دو دیگر آنکه بچه را همانند سدی در برابر آزادی خود می‌انگارد؛ از همین‌رو زمانی‌که همسرش در بیمارستان زایمان می‌کند هنوز با خود کلنجار می‌رود که چگونه توانسته است بر ترسش از بچه‌دار شدن غلبه کند؟ (همان: ۲۱)؛ و از سویی از همان لحظه تولد دخترش، خود را به‌سان مسافری می‌بیند که «او را از سفر دلخواهش منصرف کرده‌اند و حالا بین دو احساس سرگردان است: میل باطنی به سفر و میل ظاهری به ماندن» (همان). وقتی هم که برای اولین بار دخترش را در آغوش می‌گیرد، آگاهی‌اش از شدت نیاز او به پدر و مادر، می‌ترساندش و باعث احساس درماندگی روحی‌اش می‌شود (همان: ۲۵).

اگرچه بعدها حضور دخترش را گرمابخش زندگی خود و شادی می‌بیند و حتی وقت‌هایی از «احساس پدر بودن» (همان: ۲۲۸)، سرمست می‌شود؛ اما گویی ترس‌ها و اضطراب‌هایش از وظیفه سنگین پدری، مهارپذیر نیستند؛ از همین‌رو شنیدن خبر فرزند دوم به همان اندازه سابق او را می‌ترساند و فکر کردن به جنینی که در شکم همسرش «لحظه‌به‌لحظه بزرگ می‌شد» (همان: ۱۵۴)، اضطرابی را که در جان او نشسته است، دم‌به‌دم بزرگ‌تر می‌کند. چراکه او هنوز معتقد است بار زندگی «با بچه سنگین‌تر می‌شود» (همان: ۴۰۹).

با توجه به مواردی که اشاره شد، می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که دو عامل عمده‌ای که باعث ایجاد اضطراب در وجود راوی «کتاب خَم» شده‌اند، وظایف تعیین‌شده از سوی جامعه برای او در هیئت و کسوت پدر و همسر خانواده است. مواردی که کوتاهی در انجام مناسب آن‌ها، شأن راوی را در نگاه دیگران به چالش می‌کشد و در وجود او «اضطراب منزلت» پدید می‌آورد و در نهایت شخصیت راوی را به سوی مسیری سوق می‌دهد که نتیجه آن ارتکاب گناهی است سنگین که سنگینی آن، تا همیشه همراه او می‌ماند. گناهی که مایه اضطرابی تازه، عذاب‌آور و دائمی می‌شود.

شخصیت راوی که همواره در تشویش عدم ایفای مناسب نقش‌های همسری و پدری به سر می‌برد، بر پایه همین تشویش دائمی و برای برآوردن خواسته‌های متنوع همسرش

و نیازهای دخترش، که آن را ذیل تعبیر «رفاه» گنجانده است، به خودش، عقایدش و احساساتش پشت می‌کند و با عده‌ای سودجو، در ارتکاب جنایتی علیه فرهنگ و تمدن این سرزمین همراه می‌شود؛ که پاداش این همراهی همان رفاهی است که همسرش شادی از او می‌خواهد: «رفاه، به نظرم مثل سپری بود که می‌شد به کمک آن با چیزهای آزاردهنده بیرون مقابله کرد... رفاه پله‌ای بود که قدم را کمی بیشتر از شادی نشان می‌داد» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۲۳۲). و جزای این جنایت نیز ترس، اضطراب و تشویشی است که تا انتهای داستان از سر او دست برنمی‌دارد و درنهایت او را مجبور به نوشتن اعتراف‌نامه‌ای می‌کند که روایت «خَم شدن» راوی است. خَم شدن در برابر خواسته‌های عالم بیرون و نقش‌هایی که این عالم برای آدم‌ها رقم زده است و نتیجه آن نیز قربانی شدن درون است: «و این بلاست؛ خَم شدن برای خط راست را می‌گویم. وقتی این اتفاق می‌افتد، آدم به دو فرد متفاوت بدل می‌شود. فردی که توی آن دالان‌های تاریک می‌رود و برمی‌گردد، و فردی که در معرض دید افرادی است که مثال محبسی از تن‌هاست. خدا می‌داند که آن بندی کی آزاد شود» (همان: ۷۹).

خاستگاه‌های اضطراب منزلت در روان «راوی» رمان

پیشرفت مادی

پیشتر اشاره شد که دوباتن یکی از خاستگاه‌های اصلی اضطراب منزلت را پیشرفت مادی جهان مدرن می‌داند. پیشرفتی که باعث ایجاد و توسعه کالاهای و خدماتی شد که شاید در اعصار گذشته، انسان ضرورت آنها را چندان احساس نمی‌کرد؛ اما در چند دهه اخیر از حالت تزئینی به درآمده و به نیازهای ضروری مبدل شده‌اند. در روایت «کتاب خَم» نیز این مظاهر مادی و صنعتی که ویژگی جهان مدرن‌اند، تبدیل به عواملی شده‌اند که در شخصیت‌های اصلی به‌ویژه شخصیت شادی و به تبع او در راوی، ایجاد اضطراب می‌کنند. زمان در داستان خَم به دو دوره پیش از انقلاب اسلامی و پس از آن تقسیم می‌شود. دوره پیش از انقلاب که در آن هنوز شادی زنده است، از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ را شامل می‌شود. یعنی دورانی که افزایش درآمدهای نفتی و اشاعه فرهنگ مصرفی از طریق رسانه‌های رسمی، فضای خاصی را در جامعه ایران ایجاد کرده است (ر.ک: یدالله‌زاده طبری، ۱۳۷۹). شکل‌گیری صنایع، مهاجرت از روستاها و ایجاد طبقه متوسط شهری از جمله

عواملی هستند که این دوره را تبدیل به دورانی متمایز در تاریخ کشور کرده‌اند. شخصیت شادی که خود زنی به‌روز و شاغل است، با دیدن رشد مظاهر مادی و مصرفی و مقایسه زندگی‌اش با همکاران، دوستان و خویشاوندان، احساس سرشکستگی و ضعف می‌کند. چراکه همسر او یعنی راوی داستان، از زندگی حداقلی و تاحدودی فقیرانه خود قانع است و اصلاً به فکر پیشرفت مادی نیست. او به همراه خانواده‌اش در خانه‌ای استیجاری و قدیمی در محله‌ای از پایین شهر تبریز زندگی می‌کند و به همراه دو دوستش از طریق خرید و فروش کتاب‌های دست‌دوم امرار معاش می‌کند. دلخوشی اصلی‌اش نیز رفتن به زیرزمین خانه و مشغول شدن با کتاب‌هاست. این زندگی حقیرانه و حداقلی گرچه بر مراد راوی است؛ اما شادی که ظاهراً از خانواده‌ای متمول برخاسته است، هرگز نمی‌تواند با آن کنار بیاید. از همین‌رو بنای ناسازگاری می‌گذارد و به هر بهانه‌ای همسرش را برای بهبود اوضاع تحت فشار قرار می‌دهد.

شادی «دلش می‌خواست شوهرش شغل دیگری داشته باشد؛ دور کتاب را خط بکشد؛ پول بیشتری دربیآورد؛ با آدم‌های اسم‌ورسم‌دار مراوده کند» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۵۸). به‌همین دلیل در هر مناسبتی، به مقایسه زندگی خود با دیگران می‌پرداخت. همیشه هم «حرفش را از شوهرهای با فکر و آینده‌نگر شروع می‌کرد» (همان: ۷۱) و بعد پای دخترش را به میان می‌کشید و «می‌گفت: تو بالاخره چه کار می‌خواهی بکنی؟ ...خوشت می‌آید مهوش... با بچه‌های این محله بزرگ بشود؟ خوشت می‌آید هرروز عربده‌های شهربانو را بشنوی؟ خوشت می‌آید این مردم دائم توی زندگی‌ات سرک بکشند و فضولی کنند؟» (همان: ۱۱۲-۱۱۳). شادی نه‌تنها خانه شخصی و محله بهتر می‌خواهد؛ بلکه با مقایسه‌ای که میان خودش با دوستان یا به قول خودش «آدم‌های اسم‌ورسم‌دار» یا به تعبیر راوی همان آدم‌های «پول‌دار» (همان: ۵۸) دارد، به امکانات جدیدی همچون تخت‌خواب و اتوموبیل فکر می‌کند. راوی نیز در گفت‌وگویی که با پدرومادر خود دارد، حق را به شادی می‌دهد «گفتم: ... شادی دوست دارد زندگی بهتر از اینی که دارد داشته باشد. البته من بهش حق می‌دهم. محدودیتی که توی زندگی ما وجود دارد، محدودیت امکانات مادی است... شادی می‌خواهد تو یک خانه خوب و یک جای خوب زندگی کند. خانه‌ای که مال خودش باشد. بچه‌اش راحت‌تر زندگی کند. ما

هنوز که هنوز است نتوانسته‌ایم یک تخت‌خواب برای دخترمان بخریم. نه اینکه نتوانیم، همیشه چیزهای ضروری‌تر مانع شده» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۱۲۷-۱۲۶). اما مسئله این است که کاری از دستش بر نمی‌آید؛ چراکه به‌زعم خودش تمام تلاشش را برای رفاه خانواده به‌کار گرفته است و بیش از این نمی‌تواند کاری کند.

در متن «کتاب خَم» شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، فرهنگ مصرفی حاکم بر جامعه و مظاهر پیشرفت مادی، باعث ایجاد سطح بالایی از اضطراب منزلت در شخصیت شادی شده است و انتقال این اضطراب به راوی، که خود دچار اضطراب منزلت از نوع تشویش برای پذیرفته‌شدن به‌عنوان همسری قوی است، باعث می‌شود که او به‌شدت تحت فشار قرار گیرد و بر اثر این فشار به خواسته‌های شادی تن دردهد. تا آنجا که این ویژگی به‌حدّی در ناخودآگاه راوی متمکن می‌شود که خوشحالی و ناراحتی شادی به معیاری برای تشخیص درستی و نادرستی کارها تبدیل می‌شود: «باید اعتراف کنم که همیشه این‌طور به‌نظرم می‌آمد که وقتی کاری و رفتاری خوشحالش می‌کرد احساس می‌کردم آن کار و رفتار درستی است. البته می‌دانستم که یک‌سر این احساس برمی‌گشت به این خوی و خصلت من که نمی‌خواستم من را مرد ضعیفی ببیند» (همان: ۲۸۰).

در همین اثنا است که از سوی اشخاصی برای مشارکت در امر فروش غیرقانونی کتاب‌های خطی وسوسه می‌شود و درنهایت خواسته‌ها و فشارهای شادی، راوی را در وضعیتی قرار می‌دهد که باید بین شرکت در خیانت (همان: ۴۲۸) به میراث فرهنگی این سرزمین و برآوردن خواسته‌های همسرش یکی را انتخاب کند؛ که البته راوی این دومی را برمی‌گزیند و به تعبیر خودش قدم در مسیری تاریک می‌گذارد که نارضایتی شادی برایش رقم زده است: «احساس می‌کردم از مدت‌ها پیش انگار نارضایتی شادی دستم را گرفته بود در تاریکی راه می‌بردم. دائم از راه‌هایی که دلخواه اوست می‌رویم. حتی گاهی که دستم را از دستش جدا می‌کنم، انگار در تاریکی وسط یک برهوت راه می‌روم» (همان: ۱۳۸).

از دیگر موضوعاتی که دوباتن ذیل ارتباط پیشرفت مادی و ایجاد اضطراب منزلت به آن می‌پردازد، مسئله برابری، انتظارات و حسادت است. از نگاه این فیلسوف، انقلاب‌های بزرگ سیاسی، صنعتی و مصرفی در سه قرن اخیر به‌همان اندازه که باعث ایجاد رفاه و پیشرفت مادی در زندگی افراد شده، زمینه‌های شکل‌گیری اضطراب‌های عمیق روانی را

نیز فراهم آورده است؛ چراکه «این انقلاب‌ها بر مجموعه‌ای از آرمان‌های خارق‌العاده نوین و باوری عملی به برابری ذاتی انواع بشر و نیز به قدرت نامحدود دسترسی هرکس به هرچیز مبتنی بودند» (دوباتن، ۱۳۹۸: ۳۶-۳۵). نتیجه طبیعی رواج ایده تساوی افراد مختلف برای رسیدن به هرچیز - که دقیقاً در نقطه مقابل باورهای کهنی که انسان‌ها را براساس سلسله‌مراتب و طبقات بعضاً تغییرناپذیر طبقه‌بندی می‌کردند- باعث می‌شود افراد همواره خود را با دیگران مقایسه کنند و از اینکه دوستان، هم‌سالان، هم‌کلاسی‌ها و هم‌رده‌هایشان به امتیازاتی دست یافته‌اند که ایشان از آن محروم مانده‌اند، دچار اضطراب می‌شوند. دوباتن در ادامه مباحث خود به این مسئله پرداخته که موضوع مقایسه، بیشتر زمانی آزاردهنده می‌شود که فرد خود را با کسانی قیاس می‌کند که هم‌سطح او محسوب می‌شوند و در این حالت است که حس حسادت نیز شکل و قوت می‌گیرد.

در «کتاب خم»، همسر راوی به شدت اسیر بلیه مقایسه است. او وضعیت خودش، همسرش و زندگی‌اش را با دوستان، همکاران و خویشاوندانش مقایسه می‌کند و از نتیجه این کار دچار اضطراب می‌شود. چراکه همسر او زیاد به مادیات و پیشرفت اهمیت نمی‌دهد و ترجیحش آن است که به حداقل‌ها بسنده کند. این موضوع شادی را بسیار آزرده می‌کند و نتیجه آن اختلافات جدی میان این زوج است. در یکی از همین دعوایها، شادی ضمن مقایسه همسرش با دیگر مردان، به نشانه اعتراض خانه را ترک می‌کند؛ که این مسئله با موضوع پیشنهاد وسوسه‌انگیز برای فروش غیرقانونی کتاب‌های خطی مقارن می‌شود و نتیجه هم همانطور که پیشتر اشاره شد، تسلیم راوی در برابر زیاده‌خواهی‌های شادی است. «وقتی حاضر می‌شد چمدانش را ببندد و به خانه پدرش برود، معنایش همین بود. او مصرانه از من می‌خواست برایش از زندگی بگویم. زندگی. زندگی. زندگی. و من نمی‌توانستم. چون آن نوع زندگی را برایش نمی‌خواستم... یا من باید از خودم دور می‌شدم و به شادی نزدیک می‌شدم یا او باید از خودش دور می‌شد و به من نزدیک می‌شد. اما او رفته بود و با رفتنش این پیغام جدی را به من داده بود که من باید از خودم دور شوم» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۷۳). نکته جالب ماجرا اینجاست که شادی بعد از موضوع تخلف همسرش که منجر به بهبود چشم‌گیر اوضاع مالی‌شان می‌شود، برخلاف گذشته که از جمع دوستان کناره می‌گرفت، علاقه‌مند آمدوشد با آنان می‌شود؛

چراکه احساس می‌کند حالا اگر بحث مقایسه به میان بیاید، چیزهای زیادی برای عرضه کردن دارد: «فکر می‌کردم شادی قبلاً زیاد مهمانی نمی‌رفت، مهمان دعوت نمی‌کرد، اما از موقعی که دارم خانه می‌سازم به مراوده با دوست‌ها و همکارهایش علاقه‌مند شده» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۱۷۵).

شایسته‌سالاری

دوباتن در ادامهٔ مباحث خود به موضوع بسیار مهم تغییر نگرش جهان مدرن به مسئلهٔ فقر و غنا می‌پردازد که نقشی خطیر در ایجاد اضطراب در انسان امروزی دارد. به بیان دیگر از آنجاکه «تأثیر فقر بر عزت‌نفس تا حد زیادی معطوف است به شیوهٔ تعبیر و روایت جامعه از فقر» (دوباتن، ۱۳۹۸: ۵۱)، تغییر در روایت‌های جمعی از موضوع فقر و غنا می‌تواند تا حدود زیادی بر اضطراب برخاسته از این موضوع اثر بگذارد. دوباتن بعد از طرح این مقدمه، به سه روایت عمده از فقر در جهان پیشامدرن اشاره می‌کند که رواج و روایی آن، انسان دوران گذشته را تا حدود زیادی از اضطراب به دلیل فقر و نداری مصون نگه داشته بود. روایت‌هایی با این عنوان: ۱- فقرا مسئول شرایطشان نیستند و به‌دردبخورترین اعضای جامعه‌اند. ۲- دون‌پایگی متضمن بی‌اخلاقی نیست. ۳- ثروتمندان گناهکارند و فاسد و ثروتشان را از راه دزدی از فقرا به دست آورده‌اند. دوباتن بعد از طرح این عناوین با آوردن شواهد بسیاری از سنت دینی مسیحیت (همان: ۵۲-۵۸)، به چگونگی روایی آنها اشاره می‌کند. شواهدی که در سنت دینی و مذهبی ما مسلمانان نیز نظایر بسیاری دارند. که از آن میان می‌توان به این موارد اشاره کرد: حدیث: «الفقرُ فخری و به افتخارُ»: فقر، مایهٔ افتخار من است و به آن مباحثات می‌ورزم (بحارالانوار، ج ۶۹: ۳۰). یا حدیث: «أَلْفَقْرُ ذُلٌّ فِي الدُّنْيَا وَ فَخْرٌ فِي الْآخِرَةِ»: فقر در دنیا خواری است و در آخرت، افتخار (ارشادالقلوب، ج ۱: ۱۹۴) هر دو از پیامبر (ص) که بر اهمیت و ارزش فقر در دنیا و آخرت تأکید دارند و یا حدیث: «كَثْرَةُ الْمَالِ تُفْسِدُ الْقُلُوبَ وَ تَنْشِئُ الدُّنُوبَ»: مال زیاد دل‌ها را فاسد می‌کند و بر گناهان انسان می‌افزاید (عیون الحکم و المواعظ، ج ۱: ۳۹۰) از امام علی (ع) که بر ارتباط گناه و غنا تأکید دارد.

وجود سنت یادشده تا سالیان سال به فقرا این اعتماد را می‌داد که فقر آنها نه تنها نباید باعث سرشکستگی‌شان باشد، بلکه می‌توانند آن را مایهٔ مفاخره قرار دهند. اما

جهان مدرن به‌شکلی جدی این باورها را به چالش کشید و در برابر آن روایت‌های جدیدی را از این قرار رواج داد: ۱- پولدارها از فقرا مفیدترند. ۲- بین موقعیت مالی افراد و میزان شایستگی آنان ارتباطی مستقیم وجود دارد. ۳- فقرا فاسد و گناه‌کارند و فقرشان نشان‌دهنده حماقت آنان است. این روایت‌های جدید در جهانی که رقابت برای کسب ثروت و امکانات تبدیل به ارزش شده بود، باعث ایجاد این ایده در افراد می‌شد که اگر درمقایسه با دیگران رفاه و امکانات کمتری دارند، این نقصان برخاسته از ضعف آنان است و معادله‌ای که درنهایت شکل‌دهنده اضطراب منزلت در افراد فقیر می‌شد.

همانگونه که پیش از این اشاره شد، روایت «کتاب خم» به دو برهه زمانی مختلف می‌پردازد. بخش اول به وقایع زندگی راوی پیش از انقلاب و بخش دوم بعد از انقلاب. اشاره کردیم که برهه پیش از انقلاب، مصادف بود با دوره رشد فزاینده قیمت نفت و به تبع آن، افزایش نقدینگی و اشاعه فرهنگ مصرفی؛ چیزی که با به‌هم‌زدن معادلات سنتی مربوط به فقر و غنا، باعث رقم‌خوردن فرهنگ جدیدی در جامعه شده بود که از سویی فقر را مساوی با ناتوانی و جهل می‌دانست و از سوی دیگر ثروت و رفاه را برابر با توانایی و برتری ارزیابی می‌کرد. در این فضاست که همسر راوی به دلیل سطح پایین زندگی‌اش، راوی را شامت می‌کند و به طرق مختلف او را برای تغییر وضعیت، تحریک می‌کند. روندی که نتیجه‌اش چیزی نیست جز تن‌دادن راوی به قواعد جهان جدید که در آن افراد «قاعده مشترکی را رعایت می‌کردند که زبان واحدی داشت. زبان واحدی که من هیچ‌وقت نتوانستم آن را یاد بگیرم. شاید چون فقط بهترین‌ها را می‌خواست. و این به نظر من هیچ فرقی با یک جنگ تمام‌عیاری که شهر و کشوری را به تلی از خاک بدل کند نداشت» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۳۵۵). همانگونه که راوی خود اعتراف می‌کند، نتیجه گفتمان جدیدی که مطابق آن همه برای کسب بهترین‌ها در رقابت‌اند، چیزی جز تراحم آرزوها و جدال برای برتری در این رقابت نخواهد بود: «حالا می‌دیدم که در دنیای بیرون هم جدال‌های خاصی بین بیرون‌ها در جریان است» (همان: ۱۸۷).

راوی که در آغاز بیشتر تابع روایت‌های قدیمی درباره معادله فقر و غنا بود، کمتر به بازی‌های جهان جدید تن می‌داد و با اتخاذ منشی مقتصدانه و درویشی، با دنیای درون کتاب‌هایش سرگرم بود؛ اما وقتی از سوی همسرش تحت فشار قرار می‌گیرد، به خود

نهیب می‌زند که «نکند نگاه من به زندگی ایراد دارد. چرا نمی‌خواستم با آدم‌هایی که شادی تعریفشان می‌کرد مراوده کنم؟ چون به بیرون چندان اهمیتی نمی‌دادم؟» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۱۳۸). این نهیب درونی وقتی بیشتر تقویت می‌شود که او از دیگران نیز می‌شنود که اگر بخواهد در زندگی مورد توجه و تأیید قرار گیرد، چاره‌ای جز تسلیم‌شدن در برابر قواعد تازه ندارد: «گفت: اول باید خورد، بعد فکر کرد. تو اول می‌خواهی فکر کنی، بعد اگر هم نخوردی، نخوردی، نه؟ این نمی‌شود. این مردم آدم را جدی نمی‌گیرند. اینها همیشه دوست دارند کنار یک آدم قوی بایستند. چون راه رفتن را بلد نیستند. باید به او تکیه کنند. حتی آویزانش بشوند. چه مردش چه زنش» (همان: ۱۲۱).

این مسائل کم‌کم راوی را به این باور می‌رساند که هم برای نجات زندگی در آستانه فروپاشی‌اش و هم برای کسب اعتبار و توجه بیشتر باید وارد بازی‌ای شود که در آن قالب‌های ازپیش‌مشخصی، تعیین‌کننده شرایطاند. این اعتراف او که «با گوشت و پوستم فهمیدم که قالب زندگی قبل از من ریخته شده و باید قواعدی را که از قبل برایمان نوشته‌اند اجرا کنم، بی‌آنکه صدایم دربیاید» (همان: ۳۴۹)، نشان‌دهنده ورود او به موقعیت جدیدی است که طی آن به اجبار «نقش مردی را بازی می‌کرد که مثل کوه درمقابل هر سیل و توفانی ایستاده بود» (همان: ۳۲۰). و با وجود آنکه باور دارد این وضعیت «بازی‌ای بود که آدم‌ها برای خودشان ساخته بودند» (همان: ۳۱۶)، تسلیم‌شدنش به موقعیت جدید را اینگونه توجیه می‌کند که «باید باور کنم که همیشه این‌طور بوده است؛ هرکسی آرام‌آرام شبیه دیگران شده است» (همان: ۱۴).

اگرچه بعدها در گفت‌وگویی که میان راوی و شخصیتی به نام «اشتری» درمی‌گیرد، در عکس‌العمل به این ادعای آقای اشتری که همه آدم‌ها «دوست دارند خوب زندگی کنند. چیزهای خوب داشته باشند» (همان: ۳۵۴)، این فرض به‌ظاهر بی‌نقص را به چالش می‌کشد و می‌گوید: «ممکن است کسانی باشند که نه بهترین‌جا برایشان اهمیتی داشته باشد، نه آینده خوب» (همان). و البته جواب اشتری در این چالش قابل تأمل است؛ چراکه نشان‌دهنده غلبه منطق جهان جدید در باب فقر و غناست: «اشتری حرفم را برید، گفت: چطور ممکن است آدم به بهترین‌جا و آینده خوب پشت پا بزند... آخر این حرفی که من

می‌زنم چیزی نیست که آدم‌ها انتخابش نکنند. هیچ آدمی نمی‌تواند انتخابش نکند. چه انتخابی؟ انتخابی در کار نیست. مثل این می‌ماند که آدم نخواهد جسم سالمی داشته باشد. یعنی مثلاً از من بخواهند بین سلامتی و بیماری یکی را انتخاب کنم. من به عقل آن کسی که این را از من بخواهد شک می‌کنم... مگر ممکن است؟» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۳۵۴).

اسنایسم

یکی از مهم‌ترین مسائلی که دوباتن ذیل موضوع اضطراب منزلت به آن می‌پردازد، مفهوم «اسنابی‌گری» و گروه «اسناب‌ها» است. دوباتن این مفهوم را برای معرفی گروه خاص و البته بزرگی از افراد جوامع امروزی به کار می‌گیرد که قائل‌اند میان رده اجتماعی افراد و ارزش انسانی آن‌ها ارتباطی وثیق وجود دارد. اصلی‌ترین علاقه اعضای این گروه «قدرت است و از این‌رو هم‌زمان با تغییر در توزیع قدرت، به صورت طبیعی و بی‌درنگ، ابژه تحسین اینان نیز تغییر می‌کند» (دوباتن، ۱۳۹۸: ۷۸). اسنوب‌ها که ظاهراً علاقه زایدالوصفی به شهرت و موفقیت افراد دارند و دون‌پایگی دیگران برای‌شان آزاردهنده و تحمل‌ناپذیر است، در انتخاب ابژه‌های دوستی و توجه، معیارهایی دارند که بیشتر آنها مأخوذ از چهارچوب‌هایی است که رسانه‌ها تعیین می‌کنند. یک اسناب، افراد ارزشمند براساس معیارهایش را مرجع خود قرار می‌دهد و «به دنبال این است که خود را به گروه نزدیک کند و به آن شبیه شود» (بابک معین، ۱۳۹۶: ۲۰۴)؛ چراکه «او موقعیت افراد گروه مرجع را برتر و فراتر از خود می‌داند» (رضایی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۳۲). رفتار اسناب‌ها به دلیل آنکه ارزش‌های درونی و ذاتی افراد را نادیده می‌گیرند، در اغلب اوقات آزاردهنده می‌شود؛ چراکه توجه آنها بیشتر به مظاهر شناخته‌شده و معیارهای بیرونی موفقیت معطوف است و کافی است که این دست‌آوردهای بیرونی در فرد مورد توجه، به هر دلیلی از دست برود تا این گروه او را رها کنند و گرد دیگری جمع شوند.

راوی «کتاب خَم» که به تعبیر خودش، چندان به «بیرون» اهمیت نمی‌دهد (سیف‌الدینی، ۱۳۹۸: ۱۳۸) و علاقه دارد اوقاتش را در خلوت کتابخانه‌اش سپری کند، به دلیل مسائلی که پیش از این بدان پرداختیم، که در رأس آنها القائات همسرش قرار دارد، مجبور می‌شود از علایقش دست بکشد و بیشتر به «بیرون» توجه کند؛ غافل از اینکه

«وقتی خود را به جماعت وابسته می‌کنیم، نخستین گام را در مسیری لغزنده برمی‌داریم تا روح خود را از دست بدهیم» (کوئن، ۱۴۰۰: ۷۹). یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی که او را در این تغییر آزار می‌دهد، شبیه‌شدنش به افرادی است که دوست دارند «کنار اسم‌ورسم‌دارها زندگی کنند... پیش آدم‌هایی که دیده می‌شدند. و به خاطر همین دیده‌شدن‌ها بود که به همدیگر شباهت داشتند. شباهت به یک مأمَن می‌مانست. کسانی هم که آن جای امن را ترجیح می‌دادند به شباهت پناه می‌بردند» (سیفالدینی، ۱۳۹۹: ۶۱).

راوی این وضعیت خاص را حاصل بی‌توجهی به درون و حقیقت ذاتی افراد و تمرکز بر تظاهرهای بیرونی می‌داند؛ تظاهرهایی که مقبولیت یا عدم مقبولیت‌شان درگرو معیارهایی است که دیگران تعیین می‌کنند. راوی بعدها وقتی رفتار همسرش را مرور می‌کند، اصلی‌ترین مشکل او را همین توجه بیش‌از اندازه به بیرون و تلاش برای دیده‌شدن ارزیابی می‌کند: «یادم آمد که دوست داشت با آدم‌های متشخص معاشرت کند. نه، اول یادم آمد که او آدمی از جنس بیرون بود. دوست داشت دیده بشود. دوست داشت خانه و امکاناتی داشته باشد که بتواند در مقابل آدم‌های متشخص ابراز وجود کند» (همان: ۴۱۰). و خود را شماتت می‌کند چرا برای نجات همسرش از شر اسناب‌ها که «همیشه دوست دارند کنار یک آدم قوی بایستند... حتی آویزانش بشوند» (همان: ۱۲۱)، کاری نکرده و به‌عکس، خود او نیز برای جلب توجه و مهر شادی، تسلیم خواسته‌های «بیرونی‌ها» شده است؛ «خواسته‌هایی که با تن دادن به آنها خشنودی دیگران فراهم می‌شد» (همان: ۱۳). راوی از این تسلیم‌شدن و تن دادن با تعبیر فاحشگی یاد می‌کند و با مرور تجربه‌ی یکی از قهرمانان رمان «جنایت و مکافات» داستایوفسکی با خود می‌گوید: «من هم همان حس سونیا را دارم. جامعه وادارش کرد فاحشگی کند. فاحشگی کرد» (همان: ۱۴۲-۱۴۱).

راه‌کارهای طرح‌شده در داستان برای رهایی از اضطراب منزلت

فلسفه

یکی از راه‌های پیشنهادی دوباتن برای رهایی فرد از اضطراب منزلت در جهان جدید، پناه‌بردن به دامن آموزه‌های فلسفی است. آموزه‌هایی که با فرایادآوردن این اصل

مهم که ذهن دیگران بسیار حقیرتر از آن است که محملی برای تعیین خوشبختی یا سیاه‌بختی ما باشد، باعث روئین‌تنی فرد در برابر معیارها و چهارچوب‌هایی می‌شود که بیشتر القانات رسانه‌ها و رفتارهای اسناب‌ها تعیین‌کننده آنهاست. حقیقتی که باور به آن باعث پشت‌کردن فرد به تمامی آن چیزهایی است که افکار عمومی به‌عنوان درست و نادرست به خورد ما می‌دهند. دوباتن به ما توصیه می‌کند که برای رهایی از بسیاری اضطراب‌های بی‌مورد، باید ابزار فلسفه را به‌مثابه میانجی‌ای میان القانات عالم بیرون و باورهای شخصی‌مان از درست‌ونادرست قرار دهیم. به باور او «فلسفه عاملی نو و واسط در رابطه بین نظر شخصی و نظر دیگران وارد کرد. این عامل را می‌توان به‌شکل جعبه‌ای تصویرسازی کرد که تمام ادراک عمومی از یک فرد، چه مثبت و چه منفی، اول به‌منظور ارزیابی در آنجا انباشته می‌شود و از آنجا با نیروی مضاعف (در صورت درست‌بودن) یا برعکس (در صورت نادرست‌بودن) بدون آنکه آسیبی وارد کند، با خنده یا شانه‌بالا انداختنی باد هوا می‌شوند» (دوباتن، ۱۳۹۸: ۱۱۰). شاید همین نگاه به فلسفه است که دوباتن را بر آن داشته تا در اثر ممتاز دیگری با عنوان «تسلی‌بخشی‌های فلسفه» یا استناد به آثار شش‌تن از فلاسفه بزرگ جهان یعنی سقراط، سنکا، اپیکور، مونتینی، شوپنهاور و نیچه تلاش کند تا راه‌حلی کاربردی برای دغدغه‌های روزمره مخاطبان امروزی ارائه نماید. این اثر در شش‌بخش مجزا به شش موضوع مهم محبوبیت، فقر، ناکامی، ناپسندگی، دلشکستگی و سختی به‌عنوان معضلات اساسی انسان مدرن پرداخته است و در هر بخش با طرح آموزه‌های فیلسوفان یادشده، در پی آن بوده است تا فلسفه را از دانشی انتزاعی به روشی کاربردی در مسیر بهبود زندگی انسان مدرن مبدل سازد. (ر.ک: همان، ۱۳۹۰).

در «کتاب خم» این آموزه‌های فلسفی در قالب گفت‌وگوهایی که میان راوی و شخصیت مجدالدین که به‌شکلی نقش استاد و راهنما را ایفا می‌کند، نمایان است. مجدالدین در یکی از گفت‌وگوهایش، بر اهمیت برداشت شخصی فرد در تعیین معیارهای آسودگی و فلاکت تأکید می‌ورزد و خاطرنشان می‌کند که این برداشت‌ها نمی‌توانند در برخورد و تعامل با دیگران یا در سطحی وسیع‌تر، در تعاملات جمعی کارآیی داشته باشند: «گفته بود تو می‌توانی موج باشی، می‌توانی نباشی. در مورد خودت

می‌توانی تصمیم‌گیری. اما با تعریف خودت از آسودگی نمی‌توانی در مورد آسودگی دیگران قضاوت کنی. همان‌طور که آدم نمی‌تواند با تعریف خودش از فلاکت در مورد فلاکت دیگران قضاوت کند» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۶۲).

نضج اندیشه‌های فلسفی که برخی از آن‌ها حاصل تأملات شخصی راوی است و برخی دیگر تحت تأثیر آموزه‌های مجدالدین شکل گرفته، باعث می‌شود راوی به تدریج خود را از سیطره ایده‌های جهان بیرون خلاص کند و به این باور برسد که «زندگی یعنی بتوانی نفس بکشی، آن‌طور که دلت می‌خواهد» (همان: ۳۱۶). از همین‌روست که در بخش‌های پایانی «بی‌اعتنا به همه نقش‌ها» (همان: ۳۱۷) و الگوهای جامعه، به دارایی خود پشت می‌کند و رؤیای آزادی را می‌بیند: «شب خواب زینال را دیدم. بزرگ شده بود اما با صدای بچگی‌اش گریه می‌کرد. گفتم که چرا گریه می‌کند؟ گفت که کفترش را آزاد کرده. پرسیدم که چرا آزادش کرده، آن پرنده که به پرواز نکردن عادت کرده بود. گفت که هیچ پرنده‌ای به پرواز نکردن عادت نمی‌کند... صبح که از خواب بیدار شدم، احساس بی‌میلی‌ای که همیشه به دارایی‌ام داشتم، شدت گرفته بود. طوری که حتی وقتی به در و دیوار و اثاث خانه نگاه کردم، خودم را مثل کسی می‌دیدم که داشت به شیئی بیگانه نگاه می‌کرد. تصمیم گرفتم از دفتر ساختمانی جدا بشوم، همه دارایی‌ام را به مهندس علمداری و یعقوب قدیری بسپارم تا بفروشند» (همان: ۴۴۱-۴۴۰). این رؤیای خاص و اثرگذار بعدها با ایده‌ای فلسفی همراه می‌شود که مرور آن نه‌تنها برای راوی بلکه برای همه انسان‌ها می‌تواند راه‌گشا باشد: «دلم می‌خواست می‌توانستم به آدم‌ها بگویم که راه من را هم جزء راه‌هایی ببینند که وجود دارد. چون من وجود دارم. دلم می‌خواست به آنها بگویم که هیچ‌کس صاحب هیچ‌چیز نیست. دلم می‌خواست بگویم طوری به آینده فکر کنیم که ما را نترساند، پیری ما را نترساند، تنهایی ما را نترساند، چون ترس از همین‌هاست که زندگی را هم برای خودمان و هم برای دیگران دشوار می‌کند» (همان: ۴۴۴).

هنر

دوباتن در ادامه مباحث خود در خصوص معرفی و تشریح راه‌کارهای غلبه بر اضطراب منزلت، به هنر اشاره می‌کند. آثار هنری و ادبی در قالب‌های مختلف از رمان، شعر و فیلم‌نامه گرفته تا نقاشی و موسیقی و ... علاوه بر ایجاد امکان بروز هیجان‌ات و افکار

سرکوب‌شده، «موجب اصلاح شناختی و بینشی نیز می‌گردد» (مقدسی و منشئی، ۱۳۹۴: ۱۲۶). از همین رو انواع هنرها می‌توانند بر آمادگی ذهنی انسان مدرن برای رویارویی با القائات جهان مدرن در خصوص معیارها و الگوهای منزلت اثر بگذارند و «شیوه‌های منزلت‌دهی به انسان‌ها در جامعه را به چالش بکشند» (دوباتن، ۱۳۹۸: ۱۲۲). او در ادامه به دو نوع کلی «تراژدی» و «کمدی» و شیوه‌های تأثیر آنها در به‌چالش کشیدن الگوهای منزلت‌بخشی اشاره می‌کند و نمونه‌های برگزیده‌ای از این دست آثار را نیز نقل و نقد می‌کند. البته نباید از این نکته غافل بود که آثار هنری از این منظر بیشتر به‌عنوان قالب‌هایی برای عرضه تفکرات فلسفی و آموزه‌های مذهبی تلقی می‌شوند که دوباتن آنها را در جای خود مورد بررسی قرار داده است.

در «کتاب خَم»، آثار ادبی به‌عنوان یکی از گریزگاه‌های اصلی شخصیت راوی از چهارچوب‌های خشک دنیای مادی تلقی می‌شود. راوی داستان بارها به علاقه‌اش نسبت به کتاب و کتاب‌خوانی اشاره می‌کند و هرزمان که عرصه را بر خود تنگ می‌بیند، ترجیح می‌دهد به زیرزمین خانه اول و طبقه بالایی خانه دومش مراجعه کند و سوار بر بال خیال در سرزمین کتاب‌هایش گم شود: «نمی‌دانم چطور به سراغ کتاب رفتم و چطور فهمیدم که کتاب می‌تواند تنهایی‌ام را پر کند و من را با خودش به دنیاهای دیگری که شبیه دنیای خودم بود و نبود ببرد» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۲۲۶). او ترجیح می‌دهد به جای غرقه شدن در غوغای جهان واقعیت به سکوت درون کتاب‌هایش پناه ببرد و جالب اینجاست که در ذهنش جای این سکوت و غوغا را با یکدیگر جابه‌جا می‌کند: «هربار که از خواندن کتابی خسته می‌شدم و آن را برای رفع خستگی کنار می‌گذاشتم، با سکوتی عظیم و کرکننده مواجه می‌شدم. در دنیای اطرافم از سروصداهای توی کتاب‌ها اثری نبود» (همان: ۲۴۲).

توجه به ادبیات و هنر در «کتاب خَم» تنها منحصر به مطالعه آثار ادبی نیست؛ بلکه تحول شخصیتی راوی او را در دو برهه مختلف به وادی نوشتن سوق می‌دهد. در برهه اول که به دوره نقاقت او بعد از تصادف رانندگی اختصاص دارد، راوی تلاش می‌کند با تقویت پاهای تخیلش، سکون پاهای آسیب‌دیده را جبران کند (همان: ۱۵) و به قول خودش با این کار «انگار بخواهم جریان کسالت‌بار زندگی توی اتاق و آن وضعیت

یکنواخت را از بین ببرم و ضعف روحی‌ام را با یک زندگی دیگر تقویت کنم» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۲۳). برهه دوم نویسندگی راوی زمانی آغاز می‌شود که دوست تازه‌یافته‌اش در ایتالیا، بعد از شنیدن گناه بزرگش در زمینه فروش کتاب‌های خطی، او را به نوشتن اعتراف‌نامه برمی‌انگیزد: «از طریق نوشتن است که می‌توانی به آرامش برسی. حتماً می‌پرسی چطور؟ من می‌گویم با اعتراف. با اعتراف و ابراز شرمندگی. یعنی درواقع، آدم از این طریق عذرخواهی می‌کند؛ هم از دیگران، هم از روح خودش... آن نوشته‌سندی است که وجدان متلاطم را آرام می‌کند» (همان: ۴۵۴).

آموزه‌های مذهبی (مرگ)

باورهای مذهبی یکی از راه‌کارهای پیشنهادی دوباتن برای مواجهه با اضطراب منزلت است. شکی نیست که بیشتر آموزه‌های مذهبی می‌توانند از طریق تغییر جهت نگاه فرد مؤمن از زمین به آسمان یا به تعبیر صحیح‌تر از خلق به سوی خالق، باعث ایجاد آرامش و زدودن عوامل اضطراب شوند؛ اما دوباتن بیش از هر مسئله‌ای بر موضوع مرگ و مواجهه منطقی با آن به‌مثابه عاملی اثرگذار در راستای مقابله با اضطراب منزلت تأکید می‌ورزد. توجه به مرگ و فناپذیری انسان، می‌تواند نقشی اساسی در تغییر اولویت‌های افراد داشته باشد. اینکه همه روزی شکار مرگ خواهند شد، می‌تواند القاکننده این اصل باشد که اهمیت‌فائل‌شدن برای بسیاری از معیارهای ارزیابی این جهانی، تناسبی با فرصت اندک انسان برای لذت‌بردن از زندگی ندارد. از سوی دیگر اندیشیدن به این حقیقت گریزناپذیر که مرگ میان فرادستان و فرودستان فرقی قائل نمی‌شود و بهره‌نهایی انسان از جهان چیزی بیش از مشتکی خاک نیست، می‌تواند بسیار آرامش‌بخش باشد. در مجموع می‌توان گفت اندیشیدن به مرگ، با القای بی‌اهمیتی نسبی جهان و دغدغه‌های بسیارش، می‌تواند در غلبه بر اضطراب، و داشتن زندگی اصیل اثرگذار باشد. هایدگر، فیلسوف دوران‌ساز، «مرگان‌اندیشی را مختص دازاین اصیل دانسته و زندگی اصیل را معنادار می‌داند. او اندیشه مرگ را نیرویی برای گسست از پوچی روزمرگی و معناداری زندگی به شمار می‌آورد» (عسگری یزدی و میرزایی، ۱۳۹۷: ۲۵).

در «کتاب خم» نیز شواهد متعددی مبنی بر توجه به آموزه مرگ در راستای کاستن از توجه به مسائل مادی به‌عنوان یکی از جلوه‌ها و معیارهای منزلت به چشم می‌آید. به

عنوان نمونه، در بخشی از داستان که همسر راوی او را با آدم‌های «اسم‌ورسم‌دار» مقایسه می‌کند، راوی با پیش‌کشیدن مسئله فناپذیری نوع انسان بر او نهیب می‌زند که «شادی! شادی! شادی! باور کن آدم‌های اسم‌ورسم‌دار هم می‌میرند. باور کن مرگ اسم و رسم نمی‌شناسد» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۵۸). اما ظاهراً این شگرد چندان به کار راوی نمی‌آید چراکه شادی از هر چیزی که یادآور مرگ و مرگ‌آگاهی است، رویگردان است و برعکس دوست دارد همسرش برای او از زندگی بگوید: «من برای شادی از مرگ می‌گفتم. او اصرار داشت برایش از زندگی بگویم» (همان: ۷۲). راوی خود در بخشی از نوشته‌هایش اعتراف می‌کند که این حجم از زندگی‌خواهی شادی برایش قابل درک و هضم نبوده و چون می‌داند که مرگ‌آگاهی می‌تواند از طریق تحقیر نفس افراد، آنان را رام و مطیع سازد، در برابر اصرار همسرش برای توجه به زندگی، مصرانه از مرگ می‌گفته است: «او مصرانه از من می‌خواست برایش از زندگی بگویم. زندگی. زندگی. زندگی. و من نمی‌توانستم. چون آن نوع زندگی را برایش نمی‌خواستم. پس باید اسیرش می‌کردم؛ حقیرش می‌کردم؛ رام و مطیعش می‌کردم. فکر مرگ انسان را اسیر می‌کرد؛ حقیر می‌کرد؛ رام و مطیع می‌کرد» (همان: ۷۳).

بوهمیا

دوباتن در ادامهٔ مباحث خود، از تفکر و سبک زندگی بوهمیایی به‌عنوان راه‌کار دیگری برای رهایی افراد از اضطراب منزلت یاد می‌کند. عنوان «بوهمیا» به گروهی اطلاق می‌گردد که با سبک زندگی خاصشان در چند دههٔ اخیر نگاه‌ها را به خود معطوف کرده‌اند. این گروه «خیلی در قیدوبند پول نبودند؛ خلق‌وخوی مالیخولیایی داشتند؛ بیشتر طرفدار هنر و احساس بودند تا کسب‌وکار و موفقیت مالی» (دوباتن، ۱۳۹۸: ۲۲۷). از ویژگی‌های عمدهٔ فکری بوهمیایی‌ها می‌توان به بی‌توجهی‌شان به معیارهای شایسته‌سالاری مبتنی بر مسائل اقتصادی، ترجیح فقر برخاسته از پیگیری رؤیاهای شخصی بر هدر دادن زندگی در پای شغل‌های بیزارکننده، اعتقاد به بی‌اعتبار بودن ارزش‌گذاری‌های این جهانی، باور به این اصل که اساساً کنترل دنیا همواره در دست احمق‌هاست و پیگیری رؤیای جهانی آزاد از دیکتاتوری عقلانیت، عقاید عامه و ابتذال، اشاره کرد.

علاقه به سبک زندگی و آموزه‌های تفکر بوهمیایی در «کتاب خَم» به‌خوبی مشهود است. شخصیت راوی از همان آغاز تمایل ویژه‌ای به زندگی درویشانه دارد. او تنهایی و عزلت را بر مصاحبت با دیگران ترجیح می‌دهد: «هرچه بیشتر با دوستان معاشرت می‌کردم، تنهایی و خلوت‌م به نظرم خواستنی‌تر می‌شد» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۱۴). نسبت به هیچ چیز احساس مالکیت نمی‌کند: «هیچ‌وقت این احساس را نداشتم که مالک چیزی هستم. من مالک چیزی نبودم. مالک هیچ چیز» (همان: ۴۴۴) و از «گردش زمین به دور شر و شکم و شرمگاه» (همان: ۸۲) هاج‌وواج می‌ماند. همین ویژگی‌هاست که ناخواسته او را به سوی دوستی با پیرمرد وارسته‌ای به نام «مجدالدین» سوق می‌دهد. مجدالدین انسان خاصی است. «او هم تنها بود. آدم پیر و تنهایی که افکارش باعث آوارگی‌اش شده بود. از این خانه به آن خانه» (همان: ۲۳۲). راوی که نمی‌داند کدام واقعیت اینگونه مجدالدین را «زیور و کرده بود که دائم از اینجا به آنجا رفته بود و باز می‌رفت» (همان: ۴۲۴)، با دیدن پیرمرد حس کرده بود که «چهره‌ای از جنس خلوتش» (همان: ۱۴) یافته است، از همین‌رو در هر بزنگاهی که احساس درماندگی و ناتوانی می‌کند با خود می‌گوید: «باید به دیدن مجدالدین می‌رفتم. نه، باید به او پناه می‌بردم؛ مثل کسی که بخواهد از غوغای بیرون به آرامش درون پناه ببرد» (همان: ۳۲۷). حتی اگر با توجه به معیارهای جهانی که شادی برای او ساخته است، مجدالدین جزء گروه آدم‌های «اسم‌ورسم‌دار» نگنجد: «می‌دیدم که خود من هم او را آدم اسم‌ورسم‌داری نمی‌بینم... اما باز در هر فرصتی مصاحبت با او را به هر کار دیگری ترجیح می‌دادم. مثل او می‌خواستم بخوانم. مثل او می‌خواستم بنویسم» (همان: ۶۲).

اگرچه در ظاهر اینگونه به نظر می‌رسد که زندگی کولی‌وار مجدالدین، باعث سلب آرامش از او شده است؛ اما راوی می‌داند که او به بهای ازدست‌دان این آسایش بیرونی، درون آرامی دارد و از همین‌روست که آرزو می‌کند کاش می‌توانست مانند او باشد: «نه خانه‌ای برای خودش دارد و نه زندگی درست‌وحسابی. نمی‌توانست صاحب خانه‌ای باشد؟ نمی‌توانست در رفاه و آسایش زندگی کند؟ آسودگی‌اش را با چه چیزی تاخت زده بود؟ این را قبلاً یک‌بار طور دیگری از او پرسیده بودم؛ طوری که نرنجد. گفته بود آسودگی من

عدم من است!... بعد لبخند زده بود و گفته بود: من آسوده‌ام» (سیف‌الدینی، ۱۳۹۹: ۶۲). همین مسئله باعث می‌شود که در یکی از شب‌های سخت زندگی‌اش، زمانی که شادی برای فشار آوردن به او خانه را ترک کرده است، تجربه یک‌شب زیستن بوهمیایی را از سر می‌گذراند و این تجربه نه تنها برایش آزاردهنده به نظر نمی‌رسد؛ بلکه یکی از مهم‌ترین درس‌های زندگی را برای او به ارمغان دارد: «برای مراسم جشن کارتنی پیدا کردم و پهنش کردم روی یک پله سرد و رویش دراز کشیدم. آن شب فهمیدم که هیچ چیز این دنیا ارزش این را ندارد که به خاطرش انسانی را ناراحت کنند» (همان: ۸۲-۸۱).

در نهایت امر نیز راوی «کتاب خَم»، تحت تأثیر مجدالدین و تجربه‌های خاصی که از سر می‌گذراند، زندگی مطابق اصول زیست بوهمیایی را بر آسایش و امکانات مادی‌اش ترجیح می‌دهد و تصمیم می‌گیرد، رها از هر قید و بندی «خود بودن» را تجربه کند: «دلَم می‌خواست خودم باشم. دلَم می‌خواست روی خطی راست راه بروم... دلَم می‌خواست به آنها بگویم که هیچ‌کس صاحب هیچ چیز نیست. دلَم می‌خواست بگویم طوری به آینده فکر کنیم که ما را نترساند، پیری ما را نترساند، تنهایی ما را نترساند، چون ترس از همین‌هاست که زندگی را هم برای خودمان و هم برای دیگران دشوار می‌کند» (همان: ۴۴۴).

توجه به این نکته ضروری است که اگرچه در این بخش از نوشتار سبک درویشانه زندگی شخصیت مجدالدین، ذیل مفهوم بوهمی‌مورد تحلیل قرار گرفته است؛ اما شکی در این نیست که این شیوه زیست در سنت ایرانی-اسلامی نیز دارای دیرینه‌ای چشم‌گیر است و طبیعتاً مجدالدین بیش از هر چیزی متأثر از همین سنت دیرپا بوده است.

نتیجه‌گیری

جهان مدرن در کنار موهبت‌های بسیارش برای نوع انسان، پدیدآورنده موقعیت‌های خاصی است که باعث ایجاد ناآرامی‌های روانی و اضطراب‌های آزاردهنده است. اضطراب‌هایی که بیشتر آنها حاصل پیشرفت‌های مادی، رشد تکنولوژی‌های اطلاع‌رسانی و به‌هم خوردن ملاک‌های سنتی ارزشیابی است. شکل‌گیری و توسعه ایده‌هایی نظیر شایسته‌سالاری، تساوی ظاهری افراد در دستیابی به منابع ثروت و آسایش مادی،

قدرت‌یافتن و اثرگذاری گروه‌هایی که معیار ارزشمندی افراد را در موقعیت مادی آنها خلاصه می‌کنند و در یک کلام شکل‌گیری نظام نوین ارزشیابی، باعث ایجاد نوع خاصی از اضطراب شده است که می‌تواند زندگی افراد را با چالش‌های جدی ویران‌کننده همراه سازد. آلن دوباتن از این حالت، با عنوان «اضطراب منزلت» یاد می‌کند و برای آن نشانه‌ها، عوامل و البته راه‌کارهایی برای چیرگی برمی‌شمارد.

بررسی سرگذشت و وقایع زندگی این شخصیت نشان می‌دهد راوی «کتاب خَم» از همان ابتدا با اضطراب‌های عمده‌ای مواجه است که مهم‌ترین آنها، ترس از موقعیت و عملکرد به‌عنوان یک همسر، ترس از توانایی انجام وظایف پدری و درنهایت اضطراب برخاسته از مشارکت در فروش غیرقانونی نسخ خطی است. که البته هیچ‌کدام از این سه، جزء مصادیق اضطراب منزلت محسوب نمی‌شوند؛ اما دغدغه‌های راوی برای ایفای مناسب نقش‌های همسری و پدری، ناخواسته او را به سوی تجربه‌ی ترس‌هایی که ذیل اضطراب منزلت می‌گنجند، سوق می‌دهد. به‌ویژه آنکه همسر راوی به‌شدت دچار اضطراب منزلت است و این مشکل او به راوی نیز سرایت می‌کند.

بررسی محتوای «کتاب خَم» نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که مسائلی همچون پیشرفت‌های مادی و جلوه‌های آن، تغییر معیارهای شایسته‌سالاری و جایگزینی روایت‌های قدیمی درباب فقر و غنا با روایت‌های جدید که قائل به برتری ثروت و برخورداری از منابع مادی بر فقر و قناعت بودند و همچنین رشد جمعیت اسناب‌ها که دل در گرو ثروتمندان داشتند و ثروت را برابر با منزلت اجتماعی قلمداد می‌کردند، مسیری را پیش پای راوی می‌گذارند که انتهای آن سقوط اخلاقی اوست. در نیمه‌ی دوم داستان که راوی پی به اشتباه و غفلت خود می‌برد، تلاش می‌کند گذشته‌ی پراشتباهش را جبران نماید. تلاشی که انجام آن با یاری‌گرفتن از هنر نویسندگی، تمرکز بر موضوع مرگ به‌عنوان یکی از آموزه‌های معنوی اثرگذار و درنهایت توجه به آموزه‌های فکری و عملی سبک زندگی بوهیمیایی، امکان‌پذیر می‌شود.

در کل می‌توان ادعا کرد علیرضا سیف‌الدینی با ظرافت و نکته‌سنجی ویژه، نظریه‌ی «اضطراب منزلت» را با تمامی وجوه و زوایای آن طی روایت «کتاب خَم»، باز‌نمایی کرده است؛ به‌شکلی که هم‌نوا با چهارچوب الگوی ارائه‌شده از سوی آلن دوباتن، بیشتر عناوین

ذکر شده از سوی این اندیشمند در باب خاستگاه‌های این نوع اضطراب، اعم از پیشرفت مادی، شایسته‌سالاری و اسنایسیم و همچنین راه‌های غلبه بر این اضطراب نظیر فلسفه، هنر، مذهب و بوهمیا، به روش‌های مختلف در متن داستان بازتاب یافته‌اند.



منابع

- بابک معین، مرتضی (۱۳۹۶) ابعاد گمشده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک، تهران، علمی و فرهنگی.
- پی‌یر، ماری (۱۳۸۵) «در باب سرگذشت اضطراب»، ترجمه زهرا وثوقی، نشریه سمرقند، شماره ۱۳ و ۱۴، صص ۲۵-۳۴.
- دوباتن، آلن (۱۳۹۰) تسلی بخشی‌های فلسفه، ترجمه عرفان ثابتی، تهران، ققنوس.
- (۱۳۹۷) آرامش، ترجمه محمد کریمی، تهران، کتاب‌سرای نیک.
- (۱۳۹۸) اضطراب منزلت، ترجمه شقایق نظرزاده، تهران، فرمهر.
- دیلمی، حسن بن محمد (۱۳۹۷) ارشادالقلوب، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم، آل علی.
- رضایی، رؤیا، محمدمیر مشهدی و حمیدرضا شعیری (۱۳۹۸) «بررسی سبک زندگی نیمایوشیج در نامه‌های او»، پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره ۲۴، شماره ۱، صص ۱۱۹-۱۴۷.
- سیف‌الدینی، علیرضا (۱۳۹۹) کتاب خم، تهران، نیماژ.
- سگری یزدی، علی و مسعود میرزایی (۱۳۹۷) «مرگ‌اندیشی و معنای زندگی در هایدگر»، فلسفه دین، دوره ۱۵، شماره ۱، صص ۲۵-۴۹.
- کافی‌الدین، ابی‌الحسن علی لیثی (۱۳۷۷) عیون الحکم و المواعظ، قم، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث.
- کوئن، دارل (۱۴۰۰) سرشت شر، ترجمه بهار رهادوست، تهران، نشر هنوز.
- گرچی، مصطفی (۱۳۸۸) «انواع ادبی و اضطراب‌های بشری با توجه به آرای پل تیلیش»، فصلنامه نقد ادبی، دوره ۲، شماره ۶، صص ۱۸۵-۱۹۸.
- (۱۳۹۹) «بررسی و تحلیل رمان رهش با توجه به دیدگاه‌های آلن دوباتن (اضطراب موقعیت)»، ادبیات پارسی معاصر، سال ۱۰، شماره ۲، صص ۳۲۹-۳۵۳.
- مجلسی، محمداقبر (۱۳۸۴) بحارالانوار، تهران، مکتبه الاسلامیه.
- مرادی، ایوب و سارا چالاک (۱۴۰۱) «اصول و شیوه‌های نگارش نقد روان‌شناسانه با استفاده از رویکرد روان‌شناسی شناختی»، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱-۲۵.
- مقدسی، ریحانه و غلامرضا منشئی (۱۳۹۴) «مقایسه اثربخشی گروه‌درمانی وجودی با هنردرمانی گروهی بر کاهش اضطراب هستی‌شناسانه»، پژوهش‌های روان‌شناسی بالینی، سال ۵، شماره ۲، ۱۳۵-۱۲۲.
- یالوم، اروین (۱۳۹۷) روان‌درمانی اگزیزتانسیال، ترجمه سپیده حبیب، تهران، نشرنی.
- یدالله‌زاده طبری، ناصرعلی (۱۳۷۹) «درآمدهای نفتی و بیماری هلندی، تحولات ساختاری اقتصاد ایران طی دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۵۳ و ۱۵۴، صص ۲۰۶-۲۲۲.
- هومر، شان (۱۳۸۸) ژاک لاکان، ترجمه محمدعلی جعفری و ابراهیم طاهایی، تهران، ققنوس.